

عبدالرحیم نجارزاده تبریزی
معروف به

طالبوف



عبدالرحیم نجارزاده تبریزی معروف به طالبوف به دنیا آمده در خانه نجاری دست به دهان در کوی سرفاب تبریز در سال ۱۲۵۰ / ۱۸۳۴ و مهاجرت کرده به قفقاز در ۱۷ _ ۱۶ سالگی همراه فیل کارپویانی که گروه گروه از مرز می گذشتند. در تفلیس به خدمت یک مقاطعه کار ایرانی مهاجر درآمد و سپس خود به مقاطعه کاری و تجارت پرداخت و ثروتی اندوخت و در تهرمان شورا، مرکز داغستان رهل اقامت افکند و سرایش به انجمن دانش و اندیشه و ممل آمد و رفت روشنفکران و بعضی دولتمردان ایرانی که گذارشان به باکو می افتاد، تبدیل شد. با شیوه

فودآموزی به فودسازی پرداخت و در پرتو آموختن زبان روسی در پیپه ای به سوی دانش و جهان نوین گشود و کوشید تا این در پیپه را به روی هم وطنان فویش نیز بگشاید. در نامه ای که در سال ۱۳۱۶ به یوسف اعتصام الملک نوشته، ضمن اشاره به این که با زبان روسی آشنایی دارد، عربی هیچ بلد نیست و فارسی را چنان می داند که عرب فرانسه را، فاطر نشان می کند که «با وجود این از برکت کثرت مطالعه و زور مداومت بعضی آثار مفید به یادگار گذاشتم که اخلاف بنده تکمیل نموده، بنده را مهندس انشای جدید بدانند...»^۱

به هنگام نگارش نامه مذکور، پندنامه مارکوس، قیصر روم، رساله فیزیک، رساله هیئت جدید که هر سه از زبان روسی ترجمه شده بودند، نخبه سپهری، که در بردارنده «فلاصه احوال حضرت فتمی مآب» است و جلدهای اول و دوم سفینه طالبی یا کتاب احمد را از سال ۱۳۰۱ / ۱۸۸۴ یعنی از پنجاه سالگی به بعد در استانبول انتشار داده بود. وی پس از آن نیز به نوشتن ادامه داد. مسالک الممسین، سیاست طالبی، ایضافات در فصوص آزادی و مسائل الیات آثار دوره افیر فلاخیت ادبی _ سیاسی او هستند.

مسالک الممسین شرح سفر فیالی یک هیات اکتشافی به قله دماوند است. می دانیم که سفرنامه تفیلی نویسی در اروپای سده های هجدهم و نوزدهم رواج گسترده داشته، شاهکارهایی چون روبنسون کروزوئه (۱۷۱۹)، سفرنامه گالیور (۱۷۲۶) و تسلی سفر، یا آفرین روزهای یک فیلسوف (۱۸۳۰)، نوشته سر همفری دیوی^۲، شیمیدان انگلیسی در این زمینه فلق گردیده اند. طالبوف در اثر مورد بحث که به نظری با الهام از اثر یاد شده دیوی نوشته،^۳ آرزوهای فویش در فصوص ترویج دانش و تجدید، اصلاحات اجتماعی و مذهبی و مسائل دیگر را از زبان قهرمانان فود بیان داشته، تنها راه تحقق آنها را نیز در تغییر حکومت استبدادی به حکومت قانون دانسته است، داستان گونه مورد بحث با فصلی پرمعنی پایان می پذیرد. در این فصل مظفرالدین شاه به همراه اتابک اعظم در تالار بزرگ عمارت ضیا، در حضور تمام اعیان

مملکت و رجال دولت «یاسای مظفری» را که بشارت دهنده اعطای «هریت کامله» است، اعلام می دارد و حاضران مجلس چنان فریاد شادی بر می کشند که نویسنده از خواب بیدار می شود و خود را در خانه تاریک می یابد و از بیع «دچار عسس بی داروغه» شدن، از بیرون رفتن برای پیدا کردن کبریت به منظور روشن کردن چراغ صرف نظر کرده، دوباره سر بر بالین نهاده، می خوابد، تاکی بیدار شود. ۴ طالبوف در زمانی که این سفرنامه داستانی، یک سال پیش از صدور فرمان مشروطه، در قاهره زیر چاپ بوده، به یکی از آشنایان خود چنین نوشته است: «نفوانده عرض می کنم، این کتاب بدین اسلوب تاکنون در لسان شرق نیامده...» ۵ سیاست طالبی که مشتمل است بر دو مقاله «سیاسی» و «ملکی» اگرچه سال ها قبل نوشته شده بود، «حسب المیل» مولف چند ماه پس از درگذشت وی در ۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۹ / ۱۰ اسفند ۱۲۸۹ در تهران منتشر شد. دو اثر باقی مانده هر دو همزمان با انقلاب مشروطه و تحت تاثیر آن، تالیف و منتشر شده اند. وی ایضاهاات در فصوص آزادی را که در بردارنده فصولی چون «در بیان مجلس شورای ملی»، «در فواید مجلس شورای ملی»، «در تکالیف وکلای ملت» و... است، در اواخر ۱۳۲۴ مقارن تدوین متمم قانون اساسی و کشمکش های دربار و مجلس و گروه ها و جناح های مختلف و متضاد درون و بیرون مجلس تالیف کرده بود، توانست چهار ماه بعد در تهران به چاپ برساند. از نامه ۲۱ جمادی الاول ۱۳۲۵ وی به یکی از نمایندگان آذربایجان در مجلس چنین برمی آید که سفارش کرده بود، ناشر به هر یک از وکلای مجلس یک نسخه از آن بدهد. در همان نامه استدعا کرده که در مطالعه آن «دقت فرمایند، زیرا خیلی فشرده و جمیع مراتب فیلسوفی قوانین و تکالیف آینده [در آن] مندرج است...» ۶ مسائل الهیات که جلد سوم کتاب احمد به شمار آمده، در سال انقلاب فیز ۱۳۲۴ در تغلیس به چاپ رسیده، به جهت اهمیتی که از نظر آشنا کردن مردم به موازین مشروطیت و گسترش تئوری آن در ایران داشته، با تفصیل بیشتری مورد معرفی قرار می گیرد. آثار طالبوف از نظر قالب و محتوا دارای ویژگی های بارزی است. او آثار خود را به اسلوبی ساده و روان می نوشت و از طرف های

مکاتبه اش نیز می‌فواست که ساره بنویسند. ۷ اساساً ساره نویسی از دستاوردهای انقلاب‌های اجتماعی و ناشی از ضرورت پیوند روشنفکران با قشرهای وسیعی از مخاطبان بود. مولف سیاحت نامه ابراهیم بیک هم با توجه به واقعیت‌های پیش‌روی، ساره نویسی را مقتضای زمان خود دانسته است. ۸ نوشتن برای مردم کوچه و بازار نثر را از تنگنای سنگواره‌ای کهنه اش به در آورده، قابلیت‌های جدید ارتباطی از جمله کاربرد در داستان و نمایشنامه را به آن می‌بفشد. در مقابل داستان و نمایشنامه نیز بستر رشد نثر جدید می‌شود. طالبوف یکی از نخستین نویسندگان ایرانی بود که ژانر رمان را برای برقرار کردن ارتباط گسترده و موثر به کار گرفت. پیش از او آفوندرزاده در این راه گام برداشته بود. وی همزمان با سال‌های نفست مهاجرت طالبوف به قفقاز و اقامتش در تفلیس، در همان شهر نمایشنامه‌ها و نیز رمان آلدانمیش کواکب یا خود حکایت یوسف شاه خود را تحت تاثیر این باور که «دور گلستان و زینت المپالس گذشته است، امروز این تصنیفات به کار ملت نمی‌آید، امروز تصنیفی که متضمن فواید ملت و مرغوب طبایع خوانندگان است، فن دراما و رومان است»^۹ یکی بعد از دیگری تصنیف کرد. رمان ستارگان فریب‌فورده به پیوست مجموعه تمثیلات او در ۱۲۷۶/۱۸۹۵ در تفلیس به چاپ رسید و ترجمه فارسی همان مجموعه که به همت میرزا جعفر قزاقی داغی صورت گرفت، در ۱۲۹۱/۱۸۷۴ بیست سال پیش از انتشار جلد اول کتاب احمد و بیست و چهار سال پیش از انتشار جلد نفست سیاحت نامه ابراهیم بیک چاپ و منتشر شده است. این اثر که یک رمان انتقادی با شکل غربی و با مضمون عمیقاً ایرانی است، «چه در زبان ترکی آذربایجانی و چه در زبان فارسی اولین رمان رئالیستی ایران محسوب شده است»^{۱۰} بی‌گمان طالبوف و هم‌ایالتی‌هایمانندش، زین‌العابدین مراغه‌ای (۱۳۲۸ _ ۱۲۵۵)، که اندکی پس از وی به قفقاز مهاجرت کرده، در یکی از شهرهای گرجستان، محل اقامت اخکنده بود و مانند او فقط در دهه‌های پایانی عمر فویش فرصت نویسندگی یافت، از شاگردان مکتب نوپنید آفوندرزاده در کار نویسندگی بودند. ملک‌الشعراى بهار اینجاست که ایرانی ساکن قفقاز را که

«نگران اوضاع ایران... و خود به اصول تمدن جدید آشنا و مایل به آشنایی دیگران» با آن بودند، در کنار هم دیده است. ۱۱ محمد قزوینی، طالبوف را «یکی از نفستین نگارندگان فارسی» به شمار آورده که «ابنای وطن خود را به تالیف رمان های علمی و تئاتر و ترجمه ها از علوم و فنون و صنایع و مکالمات افلاق به زبان ساده آگاه کرد.» ۱۲ پژوهنده ای هم کتاب احمد را از اولین آثار جدید تربیتی برای کودکان و نوجوانان در زبان فارسی دانسته است. ۱۳ طالبوف که کتاب احمد را تحت تاثیر امیل روسو نوشته و احمد مشرقی را در برابر امیل مغربی برآورده، بر خلاف روسو که مخالف علم بوده و آن را به حال بشریت مضر می دانسته، چونان اصحاب دایره المعارف اعتقادی عظیم به علم و پیروزی نهایی آن داشت. بنابراین بر آن بود تا مردم میهن خویش را با آشنا ساختن با مطالب و مسائلی تازه به اندیشیدن و چون و چرا گفتن و گام برداشتن در راه زندگی نو رهنمون شود. از این روی در آثار خود تنها به بازگویی مسائل علمی بسنده نکرده، ضمن طرح افکار و عقاید اجتماعی و شرح عقب ماندگی های ایران در عرصه های مختلف و به دست دادن تصاویر خیالی از جامعه آرمانی که روزی بایست جایگزین ایران استبدادزده شود، آنها را از حد کتاب های علمی ساده فراتر می برد. وانگهی طرح مسائل اجتماعی و فلسفی در آنها با گذشت زمان از عمق و دامنه بیشتری برخوردار می شود. چنانکه در حالی که جلد اول کتاب احمد عمدتاً به ذکر مسائل علمی اختصاص دارد و نویسنده گاهی هم در فلال آنها به مسائل اجتماعی ایران نیز گریزی می زند، جلد دوم آن از لحاظ نقد اجتماعی غنی و مسائل المیات، جلد سوم آن از هر دو جلد قبلی پرمایه تر است. احمد، «اولاد موهومی» نویسنده که در دو کتاب قبلی کودکی کنجکاو بوده در این کتاب «از مدرسه عالیه بیرون آمده، تحصیل خود را تمام کرده، مهندس فوب شده، صاحب تالیف است، معلومات زیاده بر استعداد طبیعی خود برافزوده و همان قدر نیز در حفظ عواید ملی و وطن پرستی ابراز عشق و کفایت می کند.» ۱۴ این اثر که صورت یک مکالمه طولانی جدی چهار نفره را به خود گرفته، به طور عمده به طرح اهم عقاید فلسفی و سیاسی نویسنده که به حد نهایی پختگی فکری رسیده، اختصاص دارد



در مقدمه کتاب، وقتی احمد نویسنده را در حال کتابت می بیند، خطاب به وی می گوید: «در سر پیری با این امراض متعدده و ضعف شدید و بی نوری چشم چرا از عمر خود می گاهید؟ هرچه تاکنون گفته و نوشته اید، اگر می خوانند و می شنیدند برای بیداری هر ففته و هشیاری هر مست و تادیب هر بی ادب و تعلیم هر جاهل و تعدیل هر ظالم بالغاً ما بلغ کافی بود و... می بینید که در دل بمار ایرانی چون قطره باران بر سنگ خاره اثر نکرد و از اینها عوض قبول و ازعان اسناد بنون و ضعف ایمان شنیدی...» و نویسنده پاسخ می دهد: «... من از اجرای وظیفه خود تمرد نمی کنم، می گویم و می نویسم اگر گوش معاصرین که باشد... در اعصار آینده اقل فایده این نوشتجات ذکر فیر و تشویق سایرین به ارائه تمدن و قدردانی ایام زندگی و آزادی ملت ما می شود. پیغمبر ما را بهال قریش مجنون گفتند... اگر به من که مرد بی سواد می هستم اسناد بنون بدهند، چه می شود؟ تاکنون سفن در پرده می گفتم حالا فاش می گویم و از گفته خود دل شادم...» ۱۵

یک سال پس از انتشار کتاب مورد بحث هم در نامه به دوستی تصریح کرده است که «چون بنده در خارج بودم ترس و واهمه نمی کردم، قدری بی پرده گفتم و نوشتم.» ۱۶ در نامه ای هم که پس از بازگشت از سفر آلمان برای معالجه بی نتیجه چشم در سال ۱۳۲۳ / ۱۹۰۵ به معاون الدوله نوشته شکایت کرده است که «چشم هایم روز به روز کم نور می شود. اگر نمی نوشتم یا نمی خواندم یقیناً بهتر می شد، اما چه فایده که نمی توانم از غذای روح خود بی نصیب شوم.» ۱۷ آنهایی هم که وی را در همان ایام دیده اند، گواهی داده اند که هنگام خواندن، کاغذ را تا فاصله سه- چهار انگشتی به چشم فویض نزدیک می کرده است و با این همه برای آنکه از تعقیب رویدادهای سیاسی و علمی روزگار خود محروم نماند، حتی زمانی که برای معالجه به چشمه های آب گرم قفقاز رفته بوده دست کم روزی «یک نمره عزت مسکوفسکی و یدومست» را می خوانده است.» ۱۸

نویسنده در کتاب مورد بحث کوشیده است تا مفاهیم حقوق فردی و جمعی؛ آزادی و حدود و انواع آن، مشروطیت و الزاماتش را بر اساس موازین لیبرالیسم برای ایرانیان روشن گرداند. وی وضع قوانین را برای مشخص کردن حقوق و تعیین حدود افراد و جوامع لازم برشمرده آن را حق اکثریت ملت که به واسطه وکلایش اعمال می شود می داند. دفاع از حقوق را هم از وظایف مقدسه انسانی به شمار آورده گذشته از حق فویض را تشویق و تقویت ناهق دانسته، اظهار عقیده می کند که «از سعادت حقوق کسی منتفع می شود که وجوب حفظ او را معتقد باشد.» ۱۹ آزادی را هم حق مشترک و ثروت عمومی ملت و مصون از تصرف و مداخله دیگران و حتی حکومت ها به شمار آورده کمال قوه آزادی را زمانی دانسته که نفوس برای حفظ آزادی فویض از مال و جان و اولاد خود می گذرند و اگر در حفظ حریت کوتاهی کنند، در پیشگاه افلاک خود مسئول شناخته می شوند و از حکیمی نقل قول می کند که «آنان که آزادیشان از دست

رفت اگر منتظر بشوند که غاصبان با طیب فاطر [آن را] به ایشان برگردانند عمر آنان کفایت
نیل مقصود را نمی‌کند...» ۲۰

کتاب مورد بحث در بردارنده مباحث و مطالب و نکات متنوعی است که بی‌گمان با توجه به شرایط و نیازهای جامعه دستفروش انقلاب مطرح شده اند که متاسفانه مجال بازگویی و نقد و بررسی آن همه نیست. مولف از جمله ترجمه قانون اساسی ژاپن را برای آنکه الگویی باشد در دست قانونگذاران ایران ضمیمه آن کرده است. وی امپراتور ژاپن را که با فهمیدن «معایب سلطنت مطلقه» «حق خود را مشروط» کرده با اقدامات مردم دوستانه فویش ملت را به پیمان اقتداری رساند که بتواند پوزه فرس سفید روسیه را بر خاک بمالد، ستوده و فاطر نشان می‌سازد که هر سلطان مستقل که سعادت ملک و ملت خود را بفواید تبعه را در اداره مملکت به معاونت خود دعوت نماید وگرنه [خود] بی دعوت در آیند و آن وقت نغمه دیگر می‌سرایند. پیمان که در روسیه [در جریان انقلاب ۱۹۰۵] در آمدند. سلاطین روسیه این نکته را دریافتند و «امروز ۱۰۰ سال تمام است هر کس از معایب سلطنت مطلقه چیز نوشت یا سفنی گفت، منویان مفنی به اداره ژاندارمیر» خبر دادند و هزار نفر منقد و معترض را «مقتول یا حبس موبد و نفی بلد کردند.» و با برپا کردن نمایش‌هایی مشغول کننده در داخل و اخروفتن جنگ‌هایی در خارج، از آشکار شدن «اشتعال آتش ظلم» جلوگیری کردند، تا آن که با فخته انگیزی در آسیای شرقی، ژاپن را که در پرتو تربیت و تلاش سی ساله از حقیقت بربریت به قله مدنیت صعود کرده بود، به مقابله با خود واداشتند و با «مغلوبیت‌های پی در پی... سد سطوت سلطنت مستقله» در هم شکست و زبان‌های بسته گشاده شد و دل‌های ممترق زبانه کشید...»



طالبوف که زادگاه خود را در سنین نوجوانی ترک گفته بود، از قرار معلوم هیچ گاه امکان بازدیدنش را نیافت، لیکن اسناد و شواهد موجود حاکی از آن است که وی هرگز آنجا] شاید هم بهتر باشد بگوییم اینجا] را فراموش نکرد. در نامه مورخ ۱۳۱۶ خود به اعتصام الملک، در پاسخ استمداد وی برای تاسیس چاپخانه ای، نوشته است: «... در باب تاسیس مطبعه و کتابخانه بنده غیر از تبریز در هیچ نقطه نمی فوادم اثری از من بماند. بنده مصب عالم و بعد از آن مصب فاک پاک تبریز هستم. چه کنم حرف دیگر یاد ندارد استادم، هر چه در تبریز درست نمایند بنده را می توان شریک و سهیم و عبد و خادم و جاروب کش آن عمل بدانید...» ۲۱ زمانی هم که نخستین شماره روزنامه ملی، ارگان انجمن ملی تبریز که در اول رمضان ۱۳۲۴ منتشر شد و از شماره ۱۰، چریده ملی و از شماره ۳۸ انجمن نامیده شد، به دستش رسید نامه ای به دفتر روزنامه فرستاد که با عنوان «مکتوب یکی از منتقین مجلس شورای ملی محبوب ماست» در

شماره ۳۳ (۶ ذیحجه ۱۳۲۴) آن روزنامه به چاپ رسید. آن مکتوب با این جملات و عبارات شروع شده بود: «آقای مدیر مقرر، روزنامه ملی دو روز قبل رسید. باصغر قطعه چون عنوان ارجمند انجمن ملی را دارد، بنده به وسعت آذربایجان و لطف تبریزش پذیرفتم، سبحان الله نام تبریز در نزد این پیر فادام پقدر مقرر و عزیز است، هر وقت ذکر شود از حسرت خاک پاک و دیدن اهالی مستعد و غیور، آرزوی استنشاق هوای فرح انگیز و نسیم مشک بیزش اشک از چشم به دامن می ریزد» «...می دانیم که تبار تبریز طالبوف را به پاس خدماتش به وکالت دوره اول مجلس شورای ملی انتفاب کردند و وی با وجود آنکه پیش از برگزاری انتفابات اظهار تمایل کرده بود که» اگر بنده را انتفاب نمایند سر از قدم نشناخته می آیم» و پس از انجام انتفابات هم پذیرفته بود که برای انجام وظیفه در مجلس، به تهران عزیمت کند، لیکن به علی از آمدن به ایران صرف نظر کرد و اعتبارنامه خود را پس فرستاد. گزارش پگونگی انتفاب و بررسی علل انصراف طالبوف از وکالت مجلس موضوع مقاله مستقلی تواند بود.

رحیم رئیس نیا

پی نوشت ها :

۱- ایرج افشار، آزادی و سیاست، تهران، ۱۳۵۷، ص ۴۵.

۲-Sir Humphry Davy, Consolations in Travel, or the last days of a Philosopher

۳-سیمین بهبهانی، «پیشینه تاریخی» [ادبیات داستانی ایران]، در ادبیات داستانی در ایران زمین، از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا، زیر نظر احسان یارشاطر، ترجمه پیمان متین، تهران، ۱۳۸۲، ص ۵۴.

۴-عبدالرحیم، ابن شیخ ابوطالب نجارتبریزی، مسالک المحسنین، قاهره، ۱۳۲۳، ص ۲۶۲-۲۴۹.

۵-آزادی و سیاست، ص ۷۲.

۶-میرزا فضلعلی آقا تبریزی، بحران دموکراسی در مجلس اول، چاپ غلامحسین میرزا صالح، تهران، ۱۳۷۲، ص ۵۳.

۷-روزنامه ملی، ش ۲ (۶ رمضان ۱۳۲۴).

- ۸- زین العابدین مراغه ای، سیاحتنامه ابراهیم بیک، چاپ محمدعلی سپانلو، تهران، ۱۳۶۴، ص ۴۳۲ .
- ۹- فریدون آدمیت، اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، ۱۳۴۹، ص ۵۴.
- ۱۰- باقر مومنی، مقدمه بر تمثیلات فتحعلی آخوندزاده، ترجمه میرزا جعفر قراجه داغی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۴۳ .
- ۱۱- ملک الشعراء بهار، سبک شناسی، ج ۳، تهران، ۱۳۴۹، ص ۳۷۱-۳۷۲ .
- ۱۲- محمد قزوینی، «وفیات معاصرین» مجله یادگار، ص ۵، ش ۴-۵ (آذر-دی ۱۳۲۷)، ص ۸۶ .
- ۱۳- حسن عابدینی، صد سال داستان نویسی در ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۴.
- ۱۴- عبدالرحیم ابن شیخ ابوطالب ابن علی مراد نجارتبریزی، مسائل الحیات، تفلیس ۱۳۲۴ / ۱۹۰۶، ص ۸-۹.
- ۱۵- همان، ص ۱۰-۱۴.
- ۱۶- ایرج افشار، سواد و بیاض، تهران، ۱۳۴۴، ص ۷۹.
- ۱۷- آزادی و سیاست، ص ۷۲ .
- ۱۸- عبدالرحیم طالبوف، سیاست طالبی، چاپ رئیس نیا و...، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۲ .
- ۱۹- مسائل الحیات، ص ۸۸ .
- ۲۰- همان، ص ۹۴ .
- ۲۱- سواد و بیاض، ص ۸۴-۸۳.



